عمر دوباره

ای اسیر دام جان فرسای ری

عُمر در این دوزخستان کرده طی

چند خُسبی در قفس چون، ماکیان

تیره‌گردانی در این دوزخ روان

در پس زانو خمیده دل عَمین

نا، نداری تا به جُنبی از زمین

پای بیرون نه، ازین دارالبلا

تازه کن جان زان نسیم جان فزا

کَم بَر آئینه‌ها خمیازه کن

ز آن هوا و ز آن فضا جان تازه کن

جان و تن کن تازه ز آن خرّم دیار

ای پریشیده روان و تن نزار

زآن بهشت جان فزا دل زنده کن

وز نوید زندگی آکنده کن

ارغوانی کن رخ همچون زریر

زآن نسیم جان فزای بی‌نظیر

پلک کن از دل غم دیرینه را

خالی از کین دیاران سینه را

آنچه از ری مانده در روحت غبار

پلک‌کن بی‌رنگ شو آیینه وار

زندگانی را ز نو آغاز کن

دل به آهنگ سلامت ساز کن

در جوار تربت موسی الرضا (ع)

جان و نور از نور تقوی ده جلا